



نیاز بشر امروز به هدایت وحی قرآنی

شهلا نوری

کارشناسی ارشد (سطح ۳) رشته تفسیر و علوم قرآنی

چکیده

در این مقاله، آن چه بررسی شده، عبارت است از:

۱. قرآن، بشر عصر نزول وحی را از انحرافات و گمراهی نجات داده و زمینه رشد و کمال را فراهم کرد.
۲. بشر امروز نیز، نیازمند هدایت وحی است. زیرا، عقل و علوم جدید، هر اندازه پیشرفت کند، ما را از هدایت قرآنی بی نیاز نمی کند.
۳. محتوای وحی قرآنی، مجموعه قوانین تشریحی الهی است که با نیازهای فطری و ثابت آدمی و نیز، بانیاذهای متغییر او، در هر زمانی سازگاری داشته، به همین دلیل، پیام قرآن، جهانی و ابدی است.

کلید واژه ها: وحی قرآنی، هدایت، بشر، نیاز، عقل و علم، جاهلیت، تحریف، اهل کتاب.

پیش گفتار

یکی از مهم ترین اهداف قرآن کریم، هدایت بشر به راه مستقیم است و بیرون آوردن

او از تاریکی‌ها به سوی روشنایی. «کتاب أنزلناه إليك لتخرج الناس من الظلمات إلى النور بإذن ربهم إلى صراط العزيز الحميد» (ابراهیم، ۱/۷)؛ کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم، تا مردم را به اذن پروردگارشان، از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آوری: به سوی راه آن شکست‌ناپذیر ستوده. همان‌گونه که «لتخرج الناس»، بیان‌کننده جهانی بودن پیام وحی است آیات دیگر نیز بر آن دلالت دارد، مانند: «إن هو إلا ذكرى للعالمين» (انعام، ۹۰/۶۰)؛ این [قرآن] جز تذکری برای جهانیان نیست. «وما أرسلناك إلا كافة للناس» (سبأ، ۲۸/۳)؛ و ما تو را جز [به سمت] بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم، نفرستادیم. و «قل يا أيها الناس إني رسول الله إليكم جميعا» (اعراف، ۱۵۸/۷)؛ بگو: ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم.

افزون بر آن، در روایتی از امام صادق (ع) نیز اشاره شده که: «لان الله تبارك وتعالى لم يجعله لزمان دون زمان ولا لناس دون الناس فهوفى كل زمان جديد وعند كل قوم غض الى يوم القيامة»؛ قرآن، در هر زمان و برای هر قومی، تاروز قیامت تازگی دارد. این درحالی است که رسالت پیامبران گذشته، چون حضرت موسی (ع) و عیسی (ع)، فقط ویژه زمان خودشان بوده است: «وإذ قال موسى لقومه... إني رسول الله إليكم*» و «وإذ قال عيسى ابن مريم يا بني إسرائيل إني رسول الله إليكم» (صف، ۶۱/۵-۶)؛ (و [یاد کن] هنگامی را که موسی، به قوم خود گفت: ... من فرستاده خدا به سوی شما هستم... و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل، من، فرستاده خدا به سوی شما هستم. باتوجه به آن چه گذشت، سخن کسانی که جهانی بودن وحی قرآنی را انکار کرده و می‌گویند؛ قرآن متأثر از اوضاع اجتماعی و جغرافیایی مکه است، بی پایه است. ۲ آنان می‌کوشند تا تعالیم آن را بومی به شمار آورند.

قرآن کریم در آیه زیر به صراحت، پیام وحی را جهانی و جاودانه می‌شناساند، آیه شریفه ۴۰، سوره احزاب است: «ما كان محمد أباً أحد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين» (احزاب ۴۰/۳)؛ محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، اما فرستاده خدا و خاتم پیامبران است، یعنی، محمد (ص) خاتم پیامبران است که پس از او پیامبری نخواهد آمد و وحی، نازل نخواهد شد. زیرا، «خاتم»، به معنای «ما یختم به النبوة» است. ختم وحی، ختم رسالت نیز می‌باشد، زیرا، رابطه بین دو مفهوم «نبی» و «رسول»، رابطه عموم و خصوص

مطلق بوده ونفی عام، مستلزم نفی خاص است. ۳ هم چنین آیه شریفه «و یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباده» و آیات دیگری را می توان نام برد که برخی، آن ها را حاکی از نفی خاتمیت دانسته اند که در واقع این ادعا مردود می باشد، زیرا، آیه شریفه، مبعوث شدن پیامبردیگری را پس از پیامبر اسلام (ص)، تابع خواست و مشیت الهی می داند، نه این که حتما پیامبری پس از او خواهد آمد. ۴

بنابراین، همان گونه که پیامبر (ص) با کمک قرآن، بشر عصر نزول را از گمراهی نجات داد و رشد و کمال آن ها را فراهم ساخت، بشر امروز نیز، نیازمند هدایت های وحیانی پیامبر اعظم (ص) می باشد؛ زیرا، پیام قرآن جهانی و ابدی است و هدایتگر همه افراد بشر در هر عصر و زمانی است.

رابطه علم و عقل با وحی

آیا عقل و علوم جدید، بشر را از وحی بی نیاز می کند؟!

اسلام، دین عقل و اندیشه بوده و برای تدبیر و تعقل، جایگاه خاصی قائل است. در آیات چندی، مخاطبان خود را به تعقل و تدبیر فرا خوانده است. ۵ هم چنین بر همراه بودن عقل و علم تأکید دارد، چنان که در روایتی از امام کاظم (ع) آمده است که خطاب به هشام می فرماید: «یا هشام ثم بین ان العقل مع العلم» عقل و علم باید همراه یک دیگر باشند، آن گاه، به آیه ۴۳، سوره عنکبوت استناد کرده و فرمودند: «تلك الامثال نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون»، و این مثل ها را برای مردم می زنیم [ولی] جز دانشوران آن ها را در نیابند، البته، علم به منزله تحصیل مواد خام است که به وسیله عقل تجزیه و تحلیل شود. ۶

بنابراین، نزول وحی برای این نیست که جانشین عقل و علم شده و عقل مردم را راکد کند. وحی، برای شکوفایی علم و آزاد سازی خرده های بشر است ۷ در آیات بسیاری به «لعلکم تعقلون» و «لعلکم تتفکرون» اشاره شده و یا با تقلید کور کورانه مشرکان مبارزه کرده و می فرماید: «أولو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون» (بقره، ۲/ ۱۷۰)؛ آیا هر چند پدران شان چیزی را درک نمی کرده و به راه صواب نمی رفته اند [باز هم در خور پیروی هستند]؟ . یعنی، اگر پدران آن ها بر مبنای عقل و منطق می زیسته اند، حق پیروی از آنان را دارند. ۸ و یا

درجای دیگر کسانی را - که باتعقل و تفکر، بهترین سخن را بر می‌گزینند - بشارت داده است: «فبشّر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه» (زمر، ۳۷ / ۹۱) پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند.

هم چنین از امیرالمؤمنین (ع) آمده است: «...ویثیروا لهم دفائن العقول»؛ خداوند پیامبران را مبعوث کرد... تا توانمندی‌های پنهان شده عقل‌ها را آشکار سازد. ^۹ افزون بر آن، در فقه اسلام، عقل و دین باهم رابطه ناگسستنی دارند که بر پایه قاعده ملازمه «کلمما حکم به العقل حکم به الشرع» هرچه عقل دریابد، دین نیز، بر پایه آن حکم می‌کند. ^{۱۰} باید دانست که عقل و علوم بشر، هرچه قدر پیشرفت کرده و به سوی تکامل پیش رود، باز ما را از وحی بی‌نیاز نمی‌کند، زیرا، نیروی عقل و اندیشه لغزش‌گر و خطا پذیر است و مواردی، مانند شتابزدگی نفس، روش نیاکان و... عقل انسان را فریب می‌دهد. ^{۱۱} افزون بر آن، عقل و علم، هر دو بردی محدود دارد. علم بشر با همه پیشرفت‌هایش، فقط می‌تواند پدیده‌های جزئی محدود به شرایط خاص مکانی و زمانی را به ما نشان داده و قادر به تبیین مسائل ارزشی و ماوراء طبیعی نیست. ^{۱۲} عقل نیز، در تدبیر امور جزئی زندگی، راهنمای انسان است اما، در دایره وسیع‌تر توانمند نیست یک طرح کلی - که منطبق بر همه مصالح زندگی او باشد - به دست دهد. ^{۱۳} پس، عقل و علم، هر کدام به تنهایی و یاهمکاری یک دیگر ما را از وحی بی‌نیاز نمی‌سازند. ^{۱۴}

نارسایی عقل، در تشخیص راه هدایت

آیا راه هدایت، بدون وحی قابل تشخیص است؟!

همان گونه که گفته شد، - عقل انسان، چه عقل فردی، چه عقل جمعی - خطا پذیر بوده و از ارائه یک طرح کلی ناتوان است اگر، انسان را، بالاترین مجهول برای خودش در نظر بگیریم، به طریق اولی، جامعه انسانی و رشد اجتماعی مجهول‌تر خواهد بود. ^{۱۵} از طرف دیگر، نیاز مندی‌های بشر دو دسته‌اند؛ پاره‌ای از آن‌ها، نیاز مندی‌های اولیه و ثابت است و پاره دیگر، نیاز مندی‌های ثانوی و متغییر است که توسعه و پیشرفت عوامل تمدن، آن را به وجود می‌آورد. ^{۱۶} حال، آیا عقل بشر توانمند است یک قانون جاودانه‌ای را پدید آورد که تمام صور ثابت و متغییر زندگی او را احاطه کند؟! مسلماً از عقل انسان، چنین کاری

ساخته نیست، پس، باید آن را در ماورای عقل (وحی) جستجو کرد. وحی می تواند قوانینی را برای بشر ارائه دهد که هم، سازگار با فطرت ثابت او باشد، چنان که قرآن می فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (روم، ۳/۳۰)؛ پس، روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییر پذیر نیست. این است همان دین پایدار. وهم، نیازهای متغیر او را تأمین کند. ما، در این جا برای روشن شدن مطلب، به یک نمونه از حیات اجتماعی - که در قرآن اشاره شده - می پردازیم:

در آیه ۶۰، سوره انفال، چنین آمده است: «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»، و هر چه در توان دارید از نیرو و اسب های آماده بسیج کنید تا آخرین توان، در برابر دشمن نیرو تهیه کنید و نیرو مند باشید، این اصلی است که وحی قرآنی به ما تعلیم می دهد. از طرفی؛ چنین دستور رسیده است که به فرزندان تان فنون اسب سواری و تیر اندازی را، در حد مهارت کامل یاد دهید. نتیجه می گیریم که لزوم توانایی در برابر دشمن، قانون ثابتی است که ناشی از یک نیاز ثابت و دائم است. یعنی، مسلمانان، در هر زمانی، باید از فنون نظامی و دفاعی برخوردار باشند، اما، لزوم مهارت در تیر اندازی و اسب سواری، یک نیاز متغیر است که با شرایط و مقتضیات زمان و توسعه عوامل تمدن، تغییر کرده و جای خود را به سلاح های پیشرفته تر می دهد. ۱۷ بنابراین، معنای حدیث امام صادق (ع)، در این جا بهتر نمایان می گردد که فرمود: «قرآن در هر زمانی و برای هر مردمی، تا روز قیامت تازگی دارد. ۱۸ پس، تنها راهی که می تواند بشر را به سوی رشد و کمال پیش ببرد، «وحی» است و بدون «وحی» راه هدایت برای انسان ناشناخته است. ۱۹ برای این که این مطلب بیش تر روشن گردد، جامعه عرب را پیش و پس از نزول وحی قرآنی مقایسه می کنیم.

جزیره العرب پیش و پس از نزول وحی

اسلام، به عنوان یک دین کامل و جامع، در آغاز ظهور، با دو دسته از مردم - که در جزیره العرب می زیستند - روبه رو بود، دسته نخست، مشرکان عرب بودند، و دسته دیگر، اهل کتاب (یهود و نصاری). .

۱. مشرکان عرب

عرب در آغاز قومی موحد بود. آنان، عقیده توحید را از پدران شان، ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) گرفته بودند، چنانچه در قرآن کریم نیز، بر آن اشاره شده است: «ملة ابيكم ابراهيم هو سماكم المسلمين من قبل وفي هذا ليكون الرسول شهيدا عليكم» (حج، ۷۸/۲) آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلا شما را مسلمان نامید، و در این [قرآن نیز، همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد. اما، از نزول وحی قرآنی، عرب به اعراب جاهلی منتسب شده است. واژه جاهلیت، برای نخستین بار در قرآن کریم به کار رفته است. چنان که می فرماید: «يظنون بالله غير الحق ظن الجاهلية» (آل عمران، ۱۵۴/۳)؛ و در باره خدا، گمان های ناروا، هم چون گمان های [دوران] جاهلیت می بردند. این واژه به معنای هرگونه افکار و افعالی است که منشأ آن جهل و نادانی بوده و با معیارهای قرآنی ناسازگار باشد. ۲۰ به همین دلیل، علی (ع) از رفتار امویان به جاهلیت یاد کرده است. ۲۱

بنابراین، اعراب جاهلی بر اثر جهالت، رفته رفته به مرور زمان گرایش توحیدی خود را از دست دادند. امیرالمؤمنین (ع)، در این باره چنین فرمود: «ان الله بعث محمدا نذيرا للعالمين... وانتم معشر العرب على شر دين وفي شر دار...» خداوند، پیامبر (ص) را هشدار دهنده جهانیان مبعوث کرد، تا امین و پاسدار وحی الهی باشد، آن گاه شما ملت عرب، بدترین دین را داشته و در بدترین خانه ها زندگی می کردید. ۲۲ در قرآن آمده است: «وكنتم على شفا حفرة من النار فأنقذكم منها» (آل عمران، ۱۰۳/۳)؛ و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. ای جمعیت عرب (پیش از نزول وحی) بربل پرتگاه آتش بودید، و به وسیله اسلام، نجات پیدا کردید. مهم ترین انحراف های اعتقادی و عملی عرب جاهلیت - که آنان را از توحید ابراهیمی به دور ساخت - در زمینه توحید، معاد، رسالت پیامبر (ص)، شریعت عملی مثل حج و حرام خوری و باورهای اجتماعی بود.

الف) شرک و بت پرستی

شایع ترین اعتقاد مردم جزیره العرب، شرک بوده است، گرچه این واژه از نظر لغوی، معنای گسترده تری دارد، اما، در اصطلاح قرآن، «مشرکان» به اعراب بت پرست هم اطلاق شده است. ۲۳

یکی از عواملی - که سبب گرایش عرب به شرک شده است -، اختلاف های قبیله ای

بوده که اختلاف بین قبایل، توحید را در معرض دگرگونی قرار داده و سبب اختلاف میان خدایان نیز گشت، به گونه‌ای که پرستش بتان سه گانه، «لات و منات و عزی»، هر کدام به قبیله خاص خود اختصاص داشته است. ۲۴ قرآن کریم، سخت با این مساله مبارزه کرده و آن را ناشی از گمان‌ها و هوی و هوس‌ها معرفی می‌کند. «أفرأیتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری... إن هی إلا أسماء سمیتوها أنتم وأبأؤکم... إن یتبعون إلا الظن وما تهوی الانفس ولقد جاءهم من ربهم الهدی» (نجم، ۹۳/۱۹ - ۲)؛ به من خبر دهید از لات و عزی، وی منات، آن سوئین دیگر... [این بتان] جز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدران‌تان نامگذاری کرده‌اید... [آنان] جز گمان و آن چه را که دلخواه‌شان است، پیروی نمی‌کنند، با آن که قطعا از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است.

ب) انکار معاد

یکی دیگر از انحراف‌های اعتقادی عرب جاهلیت، انکار معاد است که برخی مورخان، بدان اشاره نموده‌اند در شعر مرثیه‌ای که شدد بن اسود، برای کشتگان قریش سروده، این موضوع نمایان است. ۲۵ خداوند، در آیات بسیاری، ضمن نقل عقاید عرب، بر بطلان آن تصریح دارد. مثلا، در پاسخ به امیه بن خلف - که استخوان پوسیده‌ای را نزد پیامبر آورد - و گفت: آیا این‌ها زنده می‌شوند؟^{۲۶} می‌فرماید: «قال من یحیی العظام وهی رمیم* قیل یحییها الذی أنشأها أول مرة» (یس، ۷۸-۷۹/۳۶)؛ گفت: «چه کسی این استخوان‌ها را که چنین پوسیده است زندگی می‌بخشد؟» بگو: «همان کسی که نخستین بار، آن را پدید آورد».

ج) انکار نزول وحی بر انسان

یکی از انحراف‌هایی که مربوط به رسالت شخص پیامبر (ص) بوده، این است که مشرکان می‌گفتند: چرا پیامبر (ص) بشر بوده و فرشته نیست؟ «ما لهذا الرسول...» و چرا، وحی بر انسانی، مانند ما نازل شده است؟ و یا چرا فرشته‌ای همراه او، از سوی خدا نیامده است؟^{۲۷} قرآن، این مطلب را چنین نقل می‌کند: «وقالوا مال هذا الرسول یأکل الطعام ویمشی فی الاسواق لولا أنزل علیه ملک فیکون معه نذیرا» (فرقان، ۷/۲) و گفتند: «این، چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا، فرشته‌ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی، هشدار دهنده باشد؟ سپس، در پاسخ آنان می‌فرماید: «وما أرسلنا قبلك من المرسلین إلا إنهم لیأکلون الطعام ویمشون فی الاسواق وجعلنا بعضکم لبعض فتنة أتصبرون

وكان ربك بصيرا» (فرقان، ۲/۲۰) و پیش از تو پیامبران [خود] را نفرستادیم، جز این که آنان [نیز] غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند، و برخی از شما را، برای برخی دیگر [وسیله] آزمایش قرار دادیم. آیا شکیبایی می کنید؟ و پروردگار تو، همواره بیناست. یعنی، پیامبران گذشته نیز، از جنس بشر بوده اند. ^{۲۸} و در جای دیگر می فرماید: «ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا وللبسنا عليهم ما يلبسون» (انعام، ۹/۶)؛ و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم، حتما وی را [به صورت] مردی در می آوردیم، و امر را هم چنان بر آنان مشتبه می ساختیم اگر پیامبر (ص) را فرشته قرار می دادیم باز هم، او را به صورت بشری در می آوردیم. ^{۲۹}

د) انحراف در مناسک حج

یکی از انحراف هایی که در شریعت عملی عرب جاهلی پدیدار گشت، این است که شعار تبلیه را - که از مناسک حج به شمار می آید - به صورت شرک آلود در آوردند. ^{۳۰} و نیز، هنگام پوشیدن لباس احرام، از نقب پشت خانه وارد می شدند. ^{۳۱} هم چنین ماه های حرام را برای برپایی جنگ ها، از شکل اصلی آن تغییر داده بودند. ^{۳۲} اما، قرآن، با این عادت های خرافی جاهلیت برخورد نموده، آن جا که می فرماید: «وليس البربان تأتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى وأتوا البيوت من أبوابها» (بقره، ۲/۱۸۹)؛ و نیکی، آن نیست که از پشت خانه ها درآیید، بلکه، نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، و به خانه ها از در [ورودی] آن ها درآیید. یعنی، نیکی آن است که از در خانه ها وارد شوید، نه از پشت خانه ها و نیز، می فرماید: «الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمات قصاص» (بقره، ۲/۱۹۴)؛ این ماه حرام، در برابر آن ماه حرام است، و [هتک] حرمت ها قصاص دارد که براساس آن به مسلمانان در برابر مشرکان، در ماه های حرام دستور جنگ داده و آن را گونه ای قصاص اعلام کرد تا از سوء استفاده هایش گیری کند. ^{۳۳}

ه - حرام خواری

حرام خواری، یکی دیگر از انحراف های پدید آمده در شریعت عملی عرب جاهلی است. زیرا، در نظام قبیله ای آنان، اشراف و رؤسای قبائل، منبع تشریح و قانون گذاری بودند. ^{۳۴} و «عمر بن حی»، از کسانی بود که خوردن گوشت حیوانات مرده را حلال شمرد. ^{۳۵} در نهج البلاغه نیز، از خوردنی های عرب یاد شده است: «تشربون الكدر وتأكلون الجشب» ^{۳۶} اما با ظهور اسلام، حکم صحیح خوردنی ها، از طریق «وحی» بیان شد. چنان

که در آیه ای از قرآن آمده: «حرمت علیکم المیت والدم ولحم الخنزیر وما أهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما أكل السبع إلا ما ذکیتم وما ذبح علی النصب وأن تستقسموا بالآلام...» (مائده، ۳/۵)؛ بر شما حرام شده است: مردار، و خون، و گوشت خوک، و آن چه به نام غیر خدا کشته شده باشد، و [حیوان حلال گوشت] خفه شده، و به چوب مرده، و از بلندی افتاده، و به ضرب شاخ مرده، و آن چه درنده از آن خورده باشد - مگر آنچه را [که زنده دریافته و خود] سر ببرید - و [هم چنین] آن چه برای بتان سر بریده شده، و [نیز] قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه. بر اساس آیه شریفه، خوردن میت (= مردار)، به کلی حرام شمرده شده است، به هرگونه ای که حیوان مرده باشد، چه از راه خفه شدن، و چه از راه شکنجه و ضرب و ...

و) پایمال کردن حقوق دیگران

مال دوستی و ثروت اندوزی و زیاده طلبی، عرب جاهلیت را به خوردن مال یتیم و نیز، نادیده گرفتن حقوق زنان و اداساخته و حتی، به انحطاط اخلاقی آنان نیز انجامید. وحی الهی، بر رعایت حقوق زنان و کودکان یتیم و اکرام آنان تأکید فراوان نموده است. چنان که در این آیه آمده: «وإذا الموءودة سئلت* بأی ذنب قتلت» (تکویر، ۸۱/۷-۸)؛ پرسند چو زان دخترک زنده به گور: به کدامین گناه کشته شده است؟

و قرآن، در آیه «وأتوا النساء صدقاتهن نحلة»، و مهر زنان را به عنوان هدیه ای از روی طیب خاطر به ایشان بدهید، مهریه زن را به عنوان حق مسلم، به وی اختصاص داد. ۳۷ هم چنین، در آیه شریفه «للدکر مثل حظ الأنثیین» (نساء، ۱۱/۴)؛ سهم پسر، چون سهم دو دختر است. بر ارث بردن زنان تأکید شده است. ۳۸ و نیز، در آیه «کلاب لا تکرمون الیتیم* و تأکلون التراث أکلاً لماً* و تحبون المال حباً جماً» (فجر، ۱۷/۸۹ - ۲)؛ ولی نه، بلکه یتیم را نمی نوازید و بر خوراک [دادن] بینوا هم دیگر را بر نمی انگیزید و میراث [ضعیفان] را چپاولگرانه می خورید و مال را دوست دارید، دوست داشتنی بسیار.

بدین سان، قرآن کریم کسانی را - که یتیم را اکرام نمی کنند - و میراث را از راه حلال و حرام جمع کرده و می خورند، سرزنش کرده است. ۳۹

۲. اهل کتاب

دسته دیگری که در آغاز ظهور اسلام، در جزیره العرب می زیستند، یهود و نصاری بودند. این ها نیز، اگرچه از اهل کتاب آسمانی به شمار می رفتند، همانند عرب جاهلیت، از کثرویی ها به دور نبودند، مهم ترین انحراف های آنان - که قرآن کریم بدان اشاره نموده و به مبارزه با آن پرداخته - عبارتند از:

الف) الوهیت عزیز و مسیح (ع)

قرآن کریم، در آیاتی از سوره توبه، عقیده انحرافی یهود و نصاری در زمینه توحید، یعنی، الوهیت عزیز و مسیح (ع) (شُرک عقیدتی) و اتخاذ رب (شُرک عملی) یاد آور شده و شدیداً آن را تخطئه نموده است: ^{۴۰} «وقالت اليهود عزیز ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله...» *اتخذوا أحبارهم ورهبانهم أرباباً من دون الله والمسيح ابن مريم...» (توبه ۹/ ۳۰ - ۳۱) و یهود، گفتند: «عزیر، پسر خداست». و نصاری گفتند: «مسیح، پسر خداست». اینان، دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند. در گذشته، گروهی از یهود «عزیر» را به دلیل این که احیاگر آیین یهود بود، فرزند خدا دانستند اما، مسیحیان، بدون تردید، مسیح (ع) را فرزند حقیقی خدا و یکی از خدایان سه گانه می پندارند: ^{۴۱} در این آیه شریفه، از اطاعت بی قید و شرط یهود و نصاری، از احبار و رهبان، به عنوان اتخاذ رب یاد کرده است. ^{۴۲}

خداند متعال، در آیات بسیاری، باورهای خرافی اهل کتاب را مردود دانسته است: اولاً) خداوند، این گونه عقاید را، همانند گفتار کافران پیشین تلقی کرده و آن ها را به دلیل این مساله نفرین کرده و از رحمت خود، به دور ساخته: ^{۴۳} «ذلک قولهم بأفواههم یضاهون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله أنى یؤفکون» (توبه ۳۰/۹)؛ این سخنی است [باطل] که به زبان می آورند، و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده اند، شباهت دارد. خدا، آنان را بکشد، چگونه [از حق] بازگردانده می شوند؟

ثانیاً) الوهیت مسیح (ع) و تثلیث معبود را - که کثرویی بزرگ جامعه مسیحیت به شمار می آید - در آیاتی از قرآن، کفر آشکار شمرده و از آن نهی کرده: «لقد کفر الذین قالوا إن الله هو المسيح ابن مريم» (مائده، ۱۷/۵)؛ کسانی که گفتند: «خدا، همان مسیح پسر مریم است» مسلماً کافر شده اند. «لقد کفر الذین قالوا إن الله ثالث ثلاثة» (مائده، ۷۳/۵)؛ کسانی که [به

تثلیث قائل شده و [گفتند: «خدا، سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است، قطعاً کافر شده‌اند. «ولا تقولوا ثلاثة انتهوا خيراً لكم...» (نساء، ۱۷۱/۴)؛ و نگویید [خدا] سه گانه است. باز ایستید که برای شما بهتر است، درزمینه باطل ساختن الوهیت مسیح (ع) به سه دسته از آیات اشاره می‌شود.

۱. خداوند متعال، ضمن این که الوهیت را از حضرت عیسی (ع) و مادرش نفی می‌کند، برجسته بشری و مخلوق بودن هردو، تأکید کرده است. «وإذ قال الله يا عيسى ابن مريم أنت قلت للناس اتخذوني وأمي إلهين من دون الله» (مائده، ۱۱۶/۵)؛ و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را، هم چون دو خدا، به جای خداوند پرستید؟». یعنی، این که عیسی (ع) و مادرش، «اله» نیستند. «قل فمن يملك من الله شيئاً إن أراد أن يهلك المسيح ابن مريم وأمه...» (مائده، ۱۷/۵)؛ بگو: اگر [خدا] اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش...، جملگی به هلاکت رساند اگر، آن‌ها خدا بودند، آفریدگار نمی‌توانست او و مادرش را هلاک کند. «كانا يأكلان الطعام» (مائده، ۷۵/۵)؛ هر دو، غذا می‌خوردند. [هردو، مانند سایر افراد بشر غذا می‌خورند] و نیز، می‌فرماید: «المسيح ابن مريم» (مریم، ۱۷/۱)؛ او (مسیح) فرزند مریم بود، نه فرزند خدا «ما كان لله أن يتخذ من ولد سبحانه» (مریم، ۳۵/۱)؛ خدا را نسزد که فرزندش بگیرد، منزّه است. او خودش را نیز، بنده خدا می‌داند «قال إني عبد الله أتاني الكتاب» (مریم، ۳۰/۱)؛ [کودک] گفت: «منم، بنده خدا، به من کتاب داده. نه مسیح از عبودیت خودش استنکاف داشت و نه فرشتگان مقرب «لن يستكف المسيح أن يكون عبداً لله ولا الملائكة المقربون...» (نساء، ۱۷۲/۴)؛ مسیح، از این که بنده خدا باشد، هرگز ابا نمی‌ورزد، و فرشتگان مقرب [نیز ابا ندارند]... حتی دیگران رانیز به پرستش خدای یگانه دعوت کرده و بیزاری خود را از شرک و غلو اعلام می‌دارد. ^{۴۴} «وقال المسيح يا بني إسرائيل اعبدوا الله ربّي وربكم إنّه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة» (مائده، ۷۲/۵)؛ کسانی که گفتند: «خدا، همان مسیح پسر مریم است»، قطعاً کافر شده‌اند، و حال آن که مسیح، می‌گفت: «ای فرزندان اسرائیل، پروردگار من و پروردگار خودتان را پرستید که هر کس به خدا شرک آورد، قطعاً خدا بهشت را بر او حرام ساخته. هم چنین می‌فرماید: «لا إله إلا هو سبحانه عما يشركون» (توبه، ۳۱/۹)؛ هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است. او از آن چه [با وی] شریک می‌گردانند.

۲. خداوند تعالی، در آیات دیگر، به چگونگی خلقت مسیح (ع) اشاره کرده و تأکید دارد، براین که شگفتی ولادت او، دلیل بر الوهیت او نیست. زیرا، آفرینش حضرت آدم - که بدون پدر و مادر به دنیا آمد، - شگفت انگیزتر از تولد عیسی (ع) است: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (آل عمران، ۱۵۹/۳)؛ در واقع، مثل عیسی نزد خدا، همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید. سپس، به او گفت: «باش» پس وجود یافت. بنابراین، حکومت آسمان و زمین در اختیار اوست. او هرگونه آفریده ای بخواهد، می آفریند. «وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (مائده، ۱۷/۵)؛ فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است، از آن خداست. هر چه بخواهد می آفریند، و خدا بر هر چیزی تواناست.

۳. در آیات دیگر، مسیح را فرستاده ای از جانب خدا می داند: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَكَلِمَتَهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ...» (نساء، ۱۷۱/۴)؛ مسیح، عیسی بن مریم، فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست. مسیح، نیز می فرماید: «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ» (صف، ۶/۶)؛ ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم.

ثالثاً) چنانچه از آیات قرآن کریم، به دست می آید، احبار و رهبان (پیشوایان یهود و نصاری)، نه فقط شایستگی مقام الوهیت را دارا نیستند، بلکه به دلیل کثروی های خود، صلاحیت رهبری مردم را ندارند. اینک، به برخی از انحراف های آنان اشاره می شود.

ب) تحریف و کتمان حقایق

احبار و رهبان، کسانی بودند که حقایق تعلیمات مسیح (ع) و موسی (ع) را کتمان یا تحریف می کردند، تا مردم به اسلام نگروده و منافع شان به خطر نیفتد. «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (آل عمران، ۷۸/۳)؛ و از میان آنان، گروهی هستند که زبان خود را به [خواندن] کتاب (تحریف شدهای) می پیچانند، تا آن [بر یافته] را از [مطالب] کتاب [آسمانی] پندارید، با این که آن، از کتاب [آسمانی] نیست و می گویند: «آن از جانب خداست»، در صورتی که از جانب خدا نیست و بر خدا دروغ می بندند، با این که خودشان [هم] می دانند.

«یلون»، به معنای پیچیدن و کج کردن بوده و کنایه از تحریف سخنان الهی می باشد. ۴۵
 ودرآیات دیگر، کار آنان را، کفر شمرده و از آن باز داشته است. ۴۶ «...ولا تكونوا أول کافر
 به ولا تشتروا بآياتي ثمنا قليلا وإياي فاتقون ولا تلبسوا الحقّ بالباطل وتکتبوا الحقّ وأنتم
 تعلمون» (بقره، ۴۱/۲-۴۲)؛ ... و نخستین منکر آن نباشید، و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید،
 و تنها از من پروا کنید. و حق را به باطل در نیامیزید، و حقیقت را - با آن که خود می دانید
 - کتمان نکنید.

قرآن، در آیه دیگر، آنان را به دلیل این که به بهای اندک به کتمان حقایق می پردازند،
 نکوهش نموده ۴۷ «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا
 يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ...» (بقره، ۱۷۴/۲)؛ کسانی که آن چه را خداوند، از کتاب نازل کرده، پنهان
 می دارند و بدان، بهای ناچیزی به دست می آورند، آنان جز آتش در شکم های خویش فرو
 نبرند. وحتی، در آیه دیگر، آنان را به دلیل تحریف شان، شدیداً تهدید نموده است: ۴۸ «فويل
 للَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فويل لَهُمْ مِمَّا
 كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوِيل لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» (بقره، ۷۹/۲)؛ پس، وای بر کسانی که کتاب [تحریف
 شده ای] با دست های خود می نویسند و سپس، می گویند: «این از جانب خداست»، تا
 بدان بهای ناچیزی به دست آرند، پس، وای بر ایشان از آن چه دستهای شان نوشته، و وای
 بر ایشان از آن چه [از این راه] به دست می آورند.

ج (حرام خواری و رشوه گیری

آنان، نه فقط دیگران را از خوردن مال حرام و رشوه گرفتن باز نمی داشتند، بلکه خود
 نیز، به این کار مبادرت ورزیده و از این طریق، حق را باطل و باطل را حق جلوه داده و به نفع
 زور مندان و اشراف حکم می راندند. ۴۹ خداوند، سکوت آنان را در برابر کسانی - که اموال
 مردم را از راه نامشروع می خوردند - تقبیح نموده است: «لولا ینهاهم الربانیون والاحبار عن
 قولهم الإثم وأکلهم السّحت لبّس ما كانوا یصنعون» (مائده، ۶۳/۵)؛ چرا الهیون و دانشمندان،
 آنان را از گفتار گناه [آلود] و حرام خواری شان باز نمی دارند؟ راستی چه بد است آن چه انجام
 می دادند. و در آیه دیگر، حتی به حرام خواری آنان تصریح کرده است: «إِنَّ کَثِيرًا مِنَ الْاِحْبَارِ
 وَالرّهْبَانِ لَیَأْكُلُونَ اَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ ویصدّون عن سبیل اللّٰه والَّذین ینکزنون الذّهب والفضّة
 ولا ینفقونها فی سبیل اللّٰه» (توبه، ۳۴/۹)؛ بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان، اموال مردم را

به ناروا می‌خورند، و [آنان را] از راه خدا باز می‌دارند، و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده. و در آن جا - که به دلیل منفعت طلبی می‌خواستند - به نفع زن و مرد یهود زناکار که از اشراف بودند، حکم خدا را تغییر دهند، خداوند، به پیامبرش دستور می‌دهد تا حکم اسلام را - که باتورات نیز هماهنگی داشت، - اجراء نماید: ^{۵۰} «...يَحْرِقُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخَذُوهُ وَإِنْ لَمْ تَأْتُوهُ فَاحْذَرُوا... سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلْسَّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ... وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ... وَكَيْفَ يَحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُم التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ...» (مائده، ۵/ ۴۱-۴۳)؛ ... کلمات را از جاهای خود دگرگون می‌کنند [و] می‌گویند: اگر این [حکم] به شما داده شد، آن را بپذیرید، و اگر آن، به شما داده نشد، پس دوری کنید. و هر که را خدا بخواهد، به فتنه درافکند، هرگز در برابر خدا، برای او از دست تو چیزی بر نمی‌آید. اینانند که خدا نخواسته، دل‌های‌شان را پاک گرداند. در دنیا برای آنان رسوایی، و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود.

د) انحراف در مسئله جهاد

مسیحیت بر این باور است که به طور کلی، صلح خوب است و جنگ بد است. دین مسیحیت، دین صلح است، اما، اسلام، دین جنگ است، نه دین صلح. و جهاد را با «آزادی عقیده» - که یکی از اصول همگانی حقوق بشر است - مغایر می‌دانند. ^{۵۱} در پاسخ باید گفت:

اولاً) اسلام نیز، طرفدار صلح است. «الصلح خیر» (نساء، ۴/ ۱۲۸). «وما أرسلناك إلا رحمة للعالمين» (الأنبياء، ۲/ ۱۰۷) و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم. به همین دلیل، پیامبر (ص) با مردم نرم و مهربان بود، نه تند و خشن: «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك...» (آل عمران، ۳/ ۱۵۹)؛ پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرم‌خو [و پر مهر] شدی، و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.

ثانیاً) مسیحیت، دینی محدود است که از محدوده چند اندرز اخلاقی فراتر نرفته است، اما، دین اسلام از آن جهت - که دین فراگیر است - در موارد خاصی، حکم به جهاد داده است. ^{۵۲}

مثلا، در حمایت از ستمدیدگانی - که به آنان ظلم شده و در شهر مکه نمی توانستند، آزادانه عقاید خود را ابراز کنند، دستور جنگ داده شده. ^{۵۳} «وما لكم لا تقاتلون في سبيل الله والمستضعفين من الرجال والنساء والولدان الذين يقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم أهلها واجعل لنا من لدنك وليا واجعل لنا من لدنك نصيرا» (نساء، ۷۵/۴)؛ و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟ همانان که می گویند: «پروردگارا، ما را از این شهری - که مردمش ستم پیشه اند - بیرون ببر، و از جانب خود، برای ما سرپرستی قرار ده، و از نزد خویش، یآوری برای ما تعیین فرما». نیز، در دفاع از مؤمنان، در برابر ستمگران می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ. أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا...الذين أخرجوا من ديارهم بغير حق...» (حج، ۲۲/۳۸-۴۱)؛ قطعاً خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند، زیرا، خدا هیچ خیانت کار ناسپاسی را دوست ندارد. به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است، چرا که به آنان ظلم شده است...همان کسانی که به ناحق از خانه هایشان بیرون رانده شدند.

اگر، خداوند در برابر متجاوز، دستور جنگ ندهد، فساد همه جا را می گیرد، حتی مراکز عبادت مسلمانان و اهل کتاب نیز از بین می رود. «ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض...» (بقره، ۲۵۱/۲)؛ و اگر، خداوند برخی از مردم را، به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد، قطعاً، زمین تباه می گردید... «ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا...» ^{۱۰۸}، و اگر، خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی کرد، صومعه ها و کلیساها و کنیسه ها و مساجدی که نام خدا در آن ها بسیار برده می شود، - سخت ویران می شد.

ثالثاً) اسلام، در برابر تجاوزگر، حکم جهاد داده است. زیرا، تسلیم شدن در برابر تجاوزگر، نوعی ذلت بوده و به گفته شهید مطهری، «تجاوز بد است، نه جنگ و هر جنگی، تجاوز نیست». ^{۵۴} و آیاتی که به طور مطلق، دستور جهاد داده است، بر آیات مقید حمل می شود. ^{۵۵} مثل آیه شریفه «قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق من الذين أتوا الكتاب...» (توبه، ۲۹/۹)؛ با کسانی از اهل کتاب - که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند، - و آن چه را خدا و فرستاده اش حرام

گردانیده اند، حرام نمی دارند و متدین به دین حق نمی گردند، کارزار کنید... این آیه، بیان کننده جنگ با اهل کتاب است. «وقاتلوا فی سبیل اللّٰه الذّٰین یقاتلونکم ولا تعتدوا إنّ اللّٰه لا یحبّ المعتدین» (بقره، ۱۹۰/۲)؛ و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، بجنگید، و [لی] از اندازه درنگذیرید. زیرا، خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد. از جمع این دو آیه، به دست می آید که با آنان که با شما می جنگند، بجنگید. و در جای دیگر می فرماید: «وقاتلوا المشرکین کافّة کما یقاتلونکم کافّة» (توبه، ۳۶/۹)؛ و همگی با مشرکان بجنگید، چنان که آنان همگی با شما می جنگند.

مقایسه اوضاع مشرکان عرب و اهل کتاب

با بررسی وضع نابه سامان اعراب جاهلی و اهل کتاب، در دوران پیش از نزول وحی قرآنی، ضرورت نزول وحی واستمرار آن خود نمایی می کرد. زیرا، در میان عرب، نشانی از فرهنگ و اندیشه دیده نمی شد. «وإذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل اللّٰه قالوا بل نتبع ما ألفینا علیه آباءنا أولو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون» (بقره، ۱۷۰/۲)؛ و چون به آنان گفته شود: «از آن چه خدا نازل کرده است، پیروی کنید» می گویند: «نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم». آیا هر چند پدران شان چیزی را درک نمی کرده و به راه صواب نمیرفته اند [باز هم در خور پیروی هستند]؟. و در جای دیگر می فرماید: «وإذا قیل لهم تعالوا إلی ما أنزل اللّٰه و إلی الرّسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا أولو کان آباؤهم لا یعلمون شیئا ولا یهتدون» (مائده، ۱۰۴/۵)؛ و چون به آنان گفته شود: «به سوی آن چه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر [ش] بیایید»، می گویند: «آن چه پدران خود را بر آن یافته ایم، ما را بس است».

مثلاً: در پاسخ مشرکانی که درخواست معجزه حسی می کردند، خداوند، آنان را به تأمل در قرآن فرا خواند و نیز، خود آن را یک معجزه شناساند. ^{۵۶} «أولم یکفهم أنّا أنزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم إنّ فی ذلک لرحمة و ذکری لقوم یؤمنون» (عنکبوت، ۵۱/۲۹)؛ آیا برای ایشان بس نیست که این کتاب را - که بر آنان خوانده می شود - بر تو فرو فرستادیم؟ در حقیقت، در این [کار] برای مردمی که ایمان دارند، رحمت و یادآوری است. «لقد أنزلنا إلیکم کتابا فیه ذکرکم أفلا تعقلون» (انبیاء، ۱۰/۲۱)؛ در حقیقت، ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما، در آن است. آیا نمی اندیشید؟. «کتاب أنزلناه إلیک مبارک لیدبّروا آیاته ولیتذکر أولو

الألباب» (ص، ۲۹/۳۸)؛ [این] کتابی مبارک است که آن را به سوی تو، نازل کرده ایم تا در [باره] آیات آن بیندیشند، و خردمندان پند گیرند. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف، ۲/۱۲)؛ ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید. «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء، ۸۲/۴)؛ آیا در [معانی] قرآن نمی اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود، قطعاً در آن اختلاف بسیاری می یافتند. «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا» (محمد، ۲۴/۴۷)؛ آیا به آیات قرآن نمی اندیشند؟ یا [مگر] بر دل های شان قفل هایی نهاده شده است؟ و نیز می فرماید: «...إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُتَفَكَّرُونَ» (زمر، ۴۲/۳۹)؛ ... قطعاً در این [امر] برای مردمی که می اندیشند، نشانه هایی [از قدرت خدا] است. و آیات دیگر... اما، دسته دوم، یعنی، یهود و نصاری - که برخلاف مشرکان عرب، دارای کتاب آسمانی بوده و گروهی از آنان، دانشمندان عاقل و فرزانه بودند - قرآن، از آن ها به «احبار و رهبان»، یعنی، عالمان و تارکان دنیا یاد کرده است. «...إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْاحْبَارِ وَالرَّهْبَانِ...» (توبه، ۳۴/۲۹)؛ ... بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان...، آنان بدون مدد وحی، نتوانستند موفق شوند. زیرا، همان گونه که قرآن خبر می دهد، آگاهانه دست به تحریفات زدند. «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (بقره، ۷۵/۲)؛ آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند؟ با آن که گروهی از آنان، سخنان خدا را می شنیدند، سپس، آن را پس از فهمیدنش تحریف می کردند، و خودشان هم می دانستند. نیز، می فرماید: «وَأِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (آل عمران، ۷۸/۳)؛ و از میان آنان، گروهی هستند که زبان خود را به [خواندن] کتاب [تحریف شده] می پیچانند، تا آن [بر بافته] را از [مطالب] کتاب [آسمانی] پندارید، با این که آن، از کتاب [آسمانی] نیست و می گویند: «آن از جانب خداست»، در صورتی که از جانب خدا نیست و بر خدا دروغ می بندند، با این که خودشان [هم] می دانند. از نظرگاه قرآن، این دسته، بدتر از اعراب مشرک، بوده و حتی، در شمار نخستین می باشد. «...وَلَا تَكُونُوا أَوْلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا...» ﴿وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (بقره، ۴۲/۲-۴۱)؛ ... و بدان چه نازل کرده ام - که مؤید همان چیزی است که با شماست - ایمان آرید و نخستین منکر آن نباشید، و آیات مرا، به بهایی ناچیز

نفروشید... و حق را به باطل درنیامیزید، و حقیقت را - با آنکه خود می دانید - کتمان نکنید.

فلسفه ختم وحی

از پرسش های مهمی - که در مساله «ختم وحی» و «خاتمیت» مطرح است، - این است که پس از آن که خداوند، پیامبرانی را برای هدایت بشر، یکی پس از دیگری برانگیخت، چرا در زمان معینی، وحی پایان یافت؟! آیا معنای این امر، این است که بشر، دیگر نیازی به تعلیمات وحی ندارد؟! در پاسخ می توان گفت، که علل ختم وحی، چیز دیگری است. از آن جمله، می توان به بلوغ و رشد فکری واجتماعی بشر اشاره کرد، که از چند جهت، شایان اعتنا است:

۱. حفظ کتاب آسمانی از تحریف؛ ۲. دریافت برنامه تکاملی، به صورت یک جا؛ ۳. ترویج و تبلیغ دین، عالمان و شایستگان، به جای پیامبران تبلیغی؛ ۴. ارجاع فروع و مسائل، بر اصول وحی، در پرتو «اجتهاد» به جای پیامبران تشریحی.

با توجه به موارد بالا، اگرچه نیاز به پیامبران رفع شده اما، نیاز به وحی و تعلیمات آن هم چنان باقی است.^{۵۸} اگر، آن چه را - که اقبال لاهوری، با تأثیر گرفتن از افکار غربی، با پذیرش فرضی «غریزی بودن وحی»، از فلسفه ختم وحی مطرح کرده، بپذیریم، نه فقط به وحی جدید نیازی نیست، بلکه به صورت کلی، نیاز به وحی، منتفی خواهد شد.^{۵۹} به دلائلی می توان دیدگاه اورامردود دانست؛ زیرا، او چنین می پندارد که وحی، گونه ای معرفت ناخود آگاه، شبیه غرایز است. و این که جهان بشریت، دارای دو دوره اساسی است. یکی، دوره هدایت وحی، و دیگری، دوره هدایت تعقل و تفکر در طبیعت و تاریخ که باتکامل تفکر و عقل دستگاه وحی، ضعیف می شود و عقل، جای آن را می گیرد، و ختم وحی و نبوت، به وسیله پیامبر (ص) نیز، از همین جا سرچشمه می گیرد.^{۶۰}

چنان چه می گوید: «... آدمی، نخست در فرمان شهوت و غریزه است، عقل استدلال کننده - که فقط همان سبب تسلط وی بر محیط است - ... و چون، عقل تولد یافت، بایستی که آن را با پیش گیری از اشکال دیگر معرفت (هدایت ها و معرفت های غریزه) تقویت کنند.»^{۶۱} نیز گفته است: «... پیغمبر اکرم، میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است، تا آن جا که به منبع الهام وی مربوط می شود، به جهان قدیم تعلق دارد. و آن جا که روح الهام

وی در کار می‌آید، متعلق به جهان جدید است...»^{۶۲} بنابراین، در رد نظریه «اقبال»، می‌توان چنین گفت:

اولاً: وحی، یک هدایت کاملاً خود آگاه بوده و به مراتب، بالاتر از هدایت عقل است، نه آن گونه که وی، آن را از جنس غریزه موجود در حیوانات دانسته است.^{۶۳}
ثانیاً: بر فرض این که وحی را از نوع غریزه تصور کنیم و کار آن را، عرض نوعی جهان بینی - که از عقل و اندیشه ساخته نیست - بدانیم، دلیلی ندارد که با رشد عقل، کار غریزه پایان یابد. زیرا، می‌توان برای هر کدام از آن، وظائف جداگانه‌ای در نظر گرفت.^{۶۴}
ثالثاً: اشتباه وی، ناشی از اشتباه جهان غرب است که نظریه جانشینی علم را، به جای ایمان مطرح کرده است. گرچه خود اقبال، سخت مخالف آن است، اما نتایج گفتار او، چنین است.^{۶۵}

نتیجه گیری

از آن چه گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱. پیام وحی، جهانی و ابدی بوده و قرآن، برای همه جهانیان نازل شده و مهم ترین هدف آن، هدایت بشر به راه کمال و سعادت می‌باشد.
۲. نزول وحی، برای این نیست که وحی، جانشین علم و عقل شود، بلکه پیامبر (ص) نازل شد، تا توانمندی‌های پنهان شده عقل‌ها را آشکار کند.
۳. تنها وحی می‌تواند قوانینی را برای بشر ارائه دهد که در حین این که او را، به سوی رشد و کمال می‌راند، هم، با فطرت و نیازهای ثابت اوسازگار باشد و هم، نیازهای متغیر او را در هر عصر و زمانی تأمین کند.
۴. همان گونه که پیامبر (ص) با کمک وحی، بشر عصر نزول وحی، یعنی مشرکان عرب و اهل کتاب را از گمراهی نجات داد، بشر امروز نیز، نیازمند هدایت‌های وحیانی پیامبر اعظم (ص) می‌باشد.

۲. سیر تاریخی و ارزشیابی اندیشه شرق شناسی / ۱۳۷؛ و
من افتراءات المستشرقین ... / ۱۷۶-۱۷۲؛ مفاهیم
القرآن، ۳/ ۴۵ - ۴. ۹.

۱. بحارالانوار / ۲، کتاب تتمه العقل والعلم...، باب
مایمکن ان یستنبط...، حدیث ۴. ۴

۳. راهنماشناسی/ ۱۸۰؛ مفاهیم القرآن، ۱۱۸/۳
۴. راهنماشناسی/ ۱۸۴-۱۸۳ .
۵. المنار، ۱۱/ ۲۴۴ و ۲۴۵ .
۶. الکافی/ ۱، کتاب العقل والجهل، روایت ۱۲؛ تعلیم و تربیت در اسلام/ ۵. ۴
۷. پیرامون وحی و رهبری/ ۳۰۱ .
۸. احسن الحديث، ۱/ ۳۰۷؛ احسن الحديث، اول/ ۳۰۷ .
۹. نهج البلاغه/ ۳۳، خطبه اول .
۱۰. اصول الفقه، اول/ ۲۱۷ .
۱۱. اسلام ومقتضیات زمان، اول/ ۱۰۸ .
۱۲. راه شناسی/ ۱۳ .
۱۳. انسان وایمان/ ۲۵؛ فی ظلال القرآن، ۲/ ۸۰۶ .
۱۴. راه شناسی/ ۱۴ .
۱۵. انسان وایمان/ ۴۷-۴۴؛ المیزان، ۲/ ۱۲۰-۱۱۸ .
۱۶. ختم نبوت/ ۴۹ .
۱۷. ختم نبوت/ ۶۱- ۹۰ .
۱۸. بحارالانوار/ ۲، کتاب تتمه العقل والعلم و...، باب مايمكن ان يستنبط... حديث ۴. ۴
۱۹. فی ظلال القرآن، ۲/ ۸۰۶ .
۲۰. تاریخ سیاسی اسلام، ۱/ ۱۵۴ .
۲۱. ترجمه وتفسیر نهج البلاغه، ۲۵/ ۴۶، خطبه ۸۹ .
۲۲. نهج البلاغه (ترجمه محمد دشتی)/ ۷۳، خطبه ۲۶ .
۲۳. تاریخ سیاسی اسلام، ۱/ ۱۸۹ .
۲۴. همان مدرک/ ۱۸۲ و ۱۸۳ .
۲۵. تاریخ سیاسی اسلام، ۱/ ۱۹۴ .
۲۶. همان مدرک . ک
۲۷. نمونه، ۱۵/ ۲۷ .
۲۸. نمونه، ۱۵/ ۵۰ .
۲۹. نمونه، ۱۵/ ۵۲ .
۳۰. تاریخ سیاسی اسلام، ۱/ ۱۸۵ .
۳۱. نمونه، ۲/ ۱۲ .
۳۲. تاریخ سیاسی اسلام، ۱/ ۱۸۵ .
۳۳. نمونه، ۲/ ۳۲ .
۳۴. تاریخ سیاسی اسلام، ۱/ ۱۹۶ .
۳۵. همان مدرک/ ۱۹۷ .
۳۶. نهج البلاغه (ترجمه محمد دشتی)/ ۷۳، خطبه ۲۶ .
۳۷. همان مدرک، ۳/ ۲۶۳ .
۳۸. نمونه، ۳/ ۲۸۹ .
۳۹. نمونه، ۲۶/ ۴۶۵ .
۴۰. همان مدرک، ۷/ ۳۶۲؛ نبوت/ ۲۷۴ .
۴۱. نمونه، ۷/ ۳۶۲ و ۳۶۳ .
۴۲. همان مدرک/ ۳۶۵ .
۴۳. همان مدرک . ک
۴۴. نمونه، ۲/ ۶۲۹ .
۴۵. همان مدرک، ۱/ ۲۰۷ .
۴۶. نمونه، ۱/ ۵۹۲ .
۴۷. نمونه، ۱/ ۳۱۸ .
۴۸. نمونه، ۷/ ۳۹۰ .
۴۹. نمونه، ۴/ ۳۸۲ .
۵۰. جهاد/ ۱۷ و ۳. ۲
۵۱. جهاد/ ۱۷ .
۵۲. نمونه، ۴/ ۹ .
۵۳. جهاد/ ۲۳ .
۵۴. همان مدرک/ ۲۶ .
۵۵. تاریخ سیاسی اسلام، ۱/ ۲۹۲ .
۵۶. همان مدرک . ک
۵۷. نمونه، ۲/ ۴۴۷ .
۵۸. وحی ونبوت/ ۱۶۸ .
۵۹. همان مدرک/ ۱۶۹ .
۶۰. همان مدرک/ ۱۷۰ و ۱۷۱ .
۶۱. همان مدرک/ ۱۷۰ .
۶۲. همان مدرک/ ۱۷۱ .
۶۳. همان مدرک/ ۱۷۵ و پیام قرآن، ۱/ ۲۳۷ .
۶۴. وحی ونبوت/ ۱۷۷ .
۶۵. همان مدرک . ک